

بیم ترطف الیه می ملایمت کوسته با ستم که بوسه چشم بر آن و جان تو آن
زود اول که اول دمان از لب بر تلخ بوسه او بر من ممکن اول مراد مرشدون
فیسنه استعدا علی در بر خیز تیا چشم کرم سیه آنگشته و دست چشم چرخ
اوزره اگر دوست سایه بر افشمن بجای لین بر تکل دیکه ارشش آب روان کون
زود آنگر کله از کنگ خاک اوزره آب روان او بر من ممکن در سینه بولی آب و دین
ایله صولادم با غفل و فهم دانیش و آد سخن توان داد به بواج نشسته ایله سوز
دادنی و بر من ممکن سوزن حقی ادا الیک ممکن در چون شمع شد معانی کوی بیان
توان داد چه که معانی جمع اولدی بی باق طوبی او بر من ممکن در قدیمین و کار
سینکشت نما نایمان به مرم بوشش قدم سکا سهل و صبر کوروز امان به چشم
و ششمان تیر ازین کمان توان داد و من کک چشمه بوکان دن تیر او بر من ممکن
دین لودن مراد نشین بر شطرن اولدی ریش در کای هر منی مراد نشین احتمال در
حافظه صحیح خزان کز شیشه و زرق ناز آبی ای حافظه صراحت صحیح که کتب
در یادن کرد کل معنی خراعت الیم باشد که کوی دولت با قلمسان توان زود
شاید که مجلس لمر اولد دولت هم برین او بر من ممکن اول مراد کتب و یا الیه عشق الی
تسل اولیوب اگر اخلاص لازم ابرو کن انشادر **مراد اخلاص** خراعتی ذکر نمان
آز دست ترو عشق بی تکراری عقل و بی اختیار الیدی یعنی باز نمودنی در
دست ترو عشق بی تکرار و با که کرم بار لک و خلمه و جرات کوسته دیدی که بین
عقل حاشش طبقه سندن وضع الیدی دست ترو علمیه و جرات و بها در لک
صفا سنده استعمال در غفلت اولنجه به از آنگر من برقی سرخ باد و مرم می
شرایع عشق بیک تنه ادا سون که از روی معنی زدی بیزد که
بیم بودن صراطین رنگنی التی می دن مراد عشق شرابی در که هر که آنی نش

بولسه و ده همزه
ذهرت اکتور

صورت اولی
خوشه فوسن صفت نفعول

میلادین
غایب در

این مختار دن خلاص بولور به آرم بر ستمی که انگور چیده کوه نیم الم که
انگ انگور دن بر دی مراد پای دز غم فشرده و دو کصون یعنی جور
مسون بر ایاق که آن صدقی برسوز شراب کور و در آن شرابون مراد کوشش
مقصود عشق ظهوره کون کسه دعا و کله در مراد از قضا عشق شد تیر زینت
که قضا دن عشق الیه سر نوشت اولدی قضای تیر زینت یز دست ترو
یا زلیش قضای تیر الیک ممکن دکور **بیشتر** زینت چین زینت عشق
بیم عالم نمی از دیکجا بی **مزن** دم بکنند که دز وقت حرکت کت دن
اوره زمر ابرک حکمت الیه سجاوه کردی جان و مر مراد حکمت الیه موت دن
خلاصه سیر کله ایکن بیان در کرد مشهوره کانه در صفا سنده کین بوند
جای مراد در آنگر بی کاهل اولدی اعتباری الیه ستم که شیخ ابو الفوار کوردی
بیورشی در استیت کله و یا بصحت عربیا **بی** چنان زود کانی حلق
در جهان صفت ابلین میرک الیه که چون خردن با شمی کوننده خرد که
چون اولسن اولدی دیلمه بر تو از افراده تیر کاکلمه بوری
ای زاهدیم اوزر مره عیب و نقصان طو تر که کا خدای تیر کاست
قود زمر اضرایه منسوب اینس خود و جزوی بریش دکور مشهوره عشق
و قدرت بنجام شکست حامی لرت دن و حدیه مست اولور لیه آنگر خود
حافظه بی صاف خورد هر اول کسه که او حافظه کبی صافی شراب چیدی
مراد تیر حدیه عشق الیه الیه صصال اولور دیکور **ولم**
یک بشهر تیر آنگر خود خاطر که جو بین باشد خاطر که جوین اولدی لطیف
ظهوره تیرور یک کلمه ازین معنی نیتیم دهیم باشد و معنی دن تیر
دل دیکر واجبی اولور یعنی لطیف شود بیک یک صفای خاطر لازم بود

میریز در غایب

چون که زینت

نصف اولی
نصف اولی

دلیقه نین میله دن نین است